

پژوهش های

ایـــــــران شنـــــــاسـی

پـرســش و پـاســـخ

پیرامون پیشینه ی تاریـخی فرهنگی تمـدنی ایران

******

مجموعه مقالات وبگاه ایران شناسی

www.iranologi.blogfa.com

iranology11@gmail.com

سال های

۱۳۹۲-۱۳۸٦

نوشته ی دکترمحمودرضاافتخارزاده

ایرانیاسلام

تشیـــــــــــــــــــّعِ امامیـــــــــــــــــــــّـه

پاسدارفرهنگ،هویت، استقلال و تمامیت ارضی ایران است!

این حقیقت و واقعیت خطاب به کسانی است که

به راستی برای ایران و فرهنگ ایرانی دل می سوزانند و نگرانند !

(نگارش ونمایش نخست این مقاله : بهمن ماه ۱۳۸۶ خورشیدی/ویرایش و نمایش دوم : مردادماه ۱۳۹۰خورشیدی)

یادآوری !

در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی و در حقیقت پس از نهضت مشروطیت ، بی آنکه صدر و ذیل تاریخ پیوستهی خویش را به درستی بدانیم و مبانی فرهنگ ملی خویش را به روشنی بشناسیم آنچنان دچار چپ زدگی و آفات حاصل از آن شده بودیم که ناخود آگاه و ناخواسته با جهان بینی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی وآگاهی کاذب، به تاریخ و فرهنگ ملی ایران می نگریستیم . این بدیهی است که این جهان بینی شیطانی بنا به ماهیت و خاصیت «انترناسیونال» =« ضد میهنی» خود ، با ابزار شک و نقد و نفی ، همه ی میراث ملی را از بیخ و بن می زد و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناخت و در اندیشه ی ساختن یک ایدئولوژی بود . نگاه این جهان بینی از ِآغاز تا انجام این بود که فرهنگ ملی را با همه ی معانی ، مفاهیم و جان مایه های اسطوره ای اش به ایدئولوژی دنیوی مادی سیاسی تبدیل کند و چنین کرد . این واقعیت با خلق و خوی قومی توده ای مساعد ما در آمیخت و ادبیاتی را پدید آورد که هنوز کم و بیش ورد زبان هاست .علوی صفوی کردن تشیع نیز از همین مقوله چپ زدگی و تازی زدگی است (ن.ک : شهربانو ؛ خاطره ی قومی ، اسطوره و تاریخ ! **از دیگر سو افراط و تفریط ما ایرانیان همواره در تاریخ کار دست ما داده است . در این رویداد ، افراط پیشین به تفریط پسین انجامید و باستان گرایی افسار گسیخته و جاهلانه و شبه مدرنیسم شاهانه به مظلومیت مذهب گرایید و حسرت معنویت ، آه از نهاد توده ها بر آورد و چند نسل را شیفته و دلباخته ی جاذبه های حماسی سیاسی خویش کرد و این فرآیند آگاهی کاذب بود که روشنفکران ما دچار آن بودند بی آنکه با حقیقت تاریخ و فرهنگ ملی آشنایی و انسی داشته باشند !**

طرح موضوع !

با حضور اسلام در ایران وغلبه ی پان عربیسم عمری اموی عباسی که مبانی آن مبتنی برسنن و قومیت عربی بود و به هر سرزمینی که پای می نهاد نخست می کوشید تا آن سرزمین را از بیخ و بن عرب کند و می کرد . شگفتا که گویا پیشینه ی بلند تاریخی تمدنی هم کارساز نبود زیرا مصر با

وجود پیشینه ی فرهنگی تمدنی تاریخی چند هزار ساله مغلوب پان عربیسم شد و از بیخ و بن عرب گردید .

اما در ایران وضع به گونه ای دیگر رقم خورد ! نخبگان شریف، دانا و بس گرانمایه ی ایرانی از یک سو از همان آغاز با درایت هرچه تمام به تحلیل مقاومت ها پرداختند و از سرنوشت نهضت های مقاومت ملی ایران درس ها آموختند . از دیگر سو با ارادت و ایمانی که به حقانیت و مظلومیت اهل بیت پیامبر اسلام داشتند ، در تشیع خویشاوندی و همسویی بسیاری یافتند . چراکه علاوه بر گوهر دادخواهی و دادگری آن ، در تشیع زمینه های بسیار مساعدی برای پیوند ملیت و مذهب وجود داشت . زیرا امامان شیعه از همان آغاز، شعائر ملی ایران را به رسمیت شناختند ، مهرگان و نوروز و دیگر آیین های ایرانی را گرامی داشتند ، هدایای نوروزی را می پذیرفتند (ن.ک : فهرست آثار/فضائل نوروز در ادبیات شیعه)**، زبان فارسی را ارج می نهادند ، به آن زبان سخن می گفتند (رسول** (ص) **نیز به پارسی دری وپهلوی سخن می گفت** (۱) **و هرگاه سلمان خدمت حضرت می رسید می فرمود :"درستیه وشادیه "(= تندرست بی و شاد زی)**(ن.ک : صبح الاعشی ۱/۱۶۶/چاپ مصر) **و پشتیبان ایرانیان بودند ، در ماجرای کشتار ایرانیان مقیم مدینه پس از ترور خلیفه ی دوم عرب ، امام علی و فرزندانش به دفاع مسلحانه از ایرانیان پرداختند ، در پی قتل هرمزان سردار ایرانی توسط هواداران خلیفه ی عرب، امام علی سوگند یاد کرد که قاتل هرمزان را (که پسر خلیفه بود) کیفر خواهد داد و قاتل در خلافت آن حضرت به شام نزد معاویه گریخت ! در ماجرای اشغال ایران توسط خلیفه ی دوم عرب و اسارت بزرگ زادگان ایرانی ، امام علی از خرید و فروش اسیران جلوگیری کرد . در اینجاست که خاطره ی قومیکه پاسدار ودایع است می گوید دختری از یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی** (ع) **ازدواج می کند ، پیوندی بس مقدس و گرامی و میمون که تاریخ نیز با وجود عنادی که دارد آن را تایید می کند** (ن . ک :همین وبلاگ / مقاله ی شهربانو).

با این همه بر ایران از آغاز اشغال تا آغاز سده ی دهم هجری (۹۰۶ ق) **تسنن حاکم بود . در این نُه قرن ، تشیع که تمامیت فرهنگ ، هویت و ملیت ایرانی را در بر داشت در اقلیت و مظلومیت محض بود .**

تسنن در ایران به دلیل سرشت عربی و تعصب و تصلب قومیت عربی اش همواره به خلافت عربی وفادار بود و ایران را بخشی از قلمرو خلافت عربی می دانست و آرزو داشت که ایران و ایرانی روزی از بیخ و بن عرب شوند (ن.ک:مقاله ی بالا: تسنن)**. تسنن از همان آغاز فرهنگ و میراث ملی ایران را میراث مجوس می دانست که اسلام آن را نسخ و محو کرده است . از این رو جشن ها و آیین های ملی ایران را به رسمیت نمی شناخت** (ن.ک : فهرست آثار/فضائل نوروز در ادبیات شیعه) **.**

مشایخ ایرانی تسنن از بخاری تا غزالی به شدت عرب زده بودند و برای خویش هویتی عربی قائل بودند و پیشینه ی تاریخی خویش را نقد و نفی می کردند (ن.ک : مقاله ی بالا : تسنن)**. فردوسی توسی راکه شیعه بود و با سرایش شاهنامه ، شناسنامه ملی تاریخی فرهنگی و خاطره ی قومی ایرانی را زنده کرده بود ، مرتد ، زندیق و کافر خواندند وچون بمرد او را در گورستان مسلمانان راه ندادند ومی خواستند به جنازه ی او بی احترامی کنند که شبانه توسط سه نفر از دوستان اش در کشمان توس به خاک سپرده شد.ابوالقاسم گرگانی عالم سنی آن دیار برفردوسی نمازنگزارد چراکه او مدح مجوس گفته است!زکریای قزوینی در«آثارالبلاد»گوید:«حکی ان الشیخ قطب الدین استاذالغزالی اجتاز علی قبر الفردوسی مع اصحابه ، فقال بعضهم :«نزورالفردوسی » فقال الشیخ : « دعه ! فانه صرف عمره فی**

مدح المجوس!»...»=«گفته اند که شیخ قطب الدین استادغزالی با گروهی ازیاران اش از گور فردوسی گذشت. یکی از یاران بگفت : به زیارت گور فردوسی شویم! شیخ بگفت : رهایش کن!که او همه ی عمرش را درستایش زرتشتیان گذرانده است...»(ن.ک :قزوینی/آثارالبلاد۲۷۹.چاپ خاورشناس المانی وشتنفلد.گتنگن۱۸۴۸ میلادی)**محمد مهدی رضا قلی خان هدایت در« تذکره ی ریاض العارفین» می نویسد :« گویند که چون جناب حکیم وفات یافت شیخ ابوالقاسم گرکانی فرمود که : «حکیم تمامت عمرخود را صرف مدحت مجوسیه نمود ، من بر وی نماز نگزارم ....»**(ن.ک : تذکره ریاض العارفین۲۸۲چاپ رضی واحدی و سهراب زارع)

مولفان و مورخان سنی ایرانی همواره در فضائل تازیان و زبان تازی می نوشتند و به تحقیر میراث ملی و نفی آن می پرداختند(ن.ک: مقاله ی بالا: تسنن) **. و از آنجا که می دانستنداهل بیت پیامبر(ص)رادرکاراشغال ایران دستی نبوده است و تشیع امامیه را پاسدار میراث ملی ایران می دانستند به ستیز با تشیع می پرداختند و آشکارا از اشغال ایران توسط خلفای عرب دفاع می کردند . نویسنده ی سنی ایرانی سده ی ششم هجری در کتاب فضائح الروافض** (تالیف محرم ۵۵۵ مهشیدی) **می نویسد :**

" اکنون که روافض (= شیعیان) با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک ، از برکات فتوح عمری است و از آفتاب روشن تر است که هرگز هیچ ،نه در ابتداء اسلام تا با اکنون یک دیه نستدند و یک غزاه نکردند ... جهان را ابوبکر و عمر و عثمان گشودند ... علویان را فتحی نبوده است از اول تا به آخر ... بنی امیه و مروانیان اولوالامر بودند ... همه ی شرق و غرب اصحاب سنت دارند ... آنچه عمر کرد ، ده یک آن علی کجا کرد ، آن همه زمین و بلاد گبرکان و ترسایان در دولت خلافت عمر به رای و تدبیر و سیاست او ستدند نه در زمان خلافت علی ... فتح دیار گبرکان و دیار کافران در عهد عمر خطاب بود ... فتح های اسلام در عهد بوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان و عباسیان بوده است" ن.ک:قزوینی/النقض ۱۵۰، ۱۴۹ ۱۶۵،۴۳۸،۴۴۰،۴۴۲،۴۵۶.

و در دفاع از جفاکاری سرداران تازی به هنگام اشغال ایران از جمله در قتل عام مردم گرگان رجز می خواندند و می نوشتند :

" ... در خراسان عبدالله بن حازم و قتیبه بن مسلم که سمرقند استد ... چه کردند ، تا مغرب صافی شد (=پاک شد) و کلمه ی اسلام عالی شد و کلمه ی کفر نگون شد ... در این فتوح امیر المومنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در مشرق و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در این غزاها اول و آخر نبوده است ... "ن.ک:همان۱۵۳،۱۵۲،۱۴۸،۱۴۷

و از آنجا که می دانستند پیوند تشیع و میراث ملی ایران ناگسستنی است می نوشتند :

"... و حد دوم این خانه (=تشیع)با گبری(=زرتشتیان)است زیرا هم چنان که گبران به یزدان و اهرمن گویند ... رافضی(=شیعه) همین گوید ... و چنان که گبرکان خود را مولای آل ساسان دانندرافضیان خود را مولای علویان دانند . هم چنان که گبرکان ملک به نسبت و به فر یزدان دانند ، رافضیان خلافت به نسبت و نص گویند به جای فر یزدانی . و هم چنان که گبرکان از همه صحابه ، عمر را دشمن تر دارند ، رافضی عمر را دشمن تر دارد به نسبت گبرکی و هم چنان که گبرکان گویند کی خسرو بنمرد و به آسمان شد و زنده است و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند ، رافضی گوید قائم زنده است بیاید و مذهب رفض را قوت دهد ..."ن.ک:همان۴۰۷،۴۰۶

و در تایید سرکوبی نهضت های مقاومت ملی ایران می نوشتند :

"... و آن جماعت که مذهب رفض(=تشیع)نهادند چنان که گفتیم ملحدان بودند،سر به گریبان رفض بر آورده دعوت به رفض کردندی ، آن گاه در الحاد کشیدندی و میل شان به کیش گبرکی بود ، کینه ی دین می خواستند از صحابه و تابعین و غازیان اسلام ، و در رسول ، طعن نمی یارستند زدن ، که کس قبول نمی کرد ، در یاران و زنان اش طعن زدند تا بدین ، غمران(=گول خوردگان و ابله هان) را به خود کنند ...و باز چون عهد کریم ملکشاهی (= ملک شاه سلجوقی) بود ، نظام الملک از سر عقیدت اینها آگه بود ، همه را خوار و مهین داشتی ... " ن.ک:همان۱۴۲،۱۴۱،۳۴۷،۳۴۶

و در ستیز با نفوذ اشرافیت ایرانی شیعه در دستگاه خلافت عربی عباسی در جهت دفاع از فرهنگ ملی ایران و به قدرت رساندن خاندان ایرانی آل بویه می نوشتند :

"... شرح استیلای روافض(=شیعیان) در عهد مقتدر خلیفه از سنه ی ۳۰۵ تا سنه ی ۳۲۳ که مقتدر را بکشتند چنان بود که وزیر مقتدر بوالحسن فرات بود و سلطان خلیفه بودی و مرجع همه ی جهان با درگاه خلافت بودی و این بوالحسن فرات به عوانی و شریری معروف بود و در مذهب رفض چنان بود که به الحاد منسوب اش کردند ... در این پنج سال که او وزیر بود پنهان رسولان به دیلمان می فرستاد و ایشان را(= آل بویه) بر ملک حث می کرد (= بر می انگیخت) ..." ن.ک:همان۸۸،۷۹

این نمونه ها نشان می دهد که تسنن در آن نه قرن در ایران ، دل به تازیان و خلافت آنان داشت و در این راه سخت می کوشید .

تا که در آستانه ی سده ی دهم هجری ، خلافت عثمانی که خود را جانشین عباسیان می دانست از یک سو برای بلعیدن ایران دهان گشوده بود و از دیگر سو اقوام بیابان گرد ترک و تاتار در ایران مرکزی و خراسان بزرگ و ازبکان از شمال خراسان داشتند خاک ایران را با توبره می بردند و این نقطه ی اوج فلاکت ایران و ایرانی بود و چیزی به نام استقلال و تمامیت ارضی ایران وجود نداشت .

در اینجا بود که خاطره ی قومی معجزه کرد و نهضت صفویه با تکیه بر فرهنگ ایرانی تشیع قد آراست و فضای تیره و تار ایران را روشن کرد و به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران پرداخت. به تعبیر دقیق مرحوم ملک الشعرای بهار :«هرگاه ایرانی سنی می بود اتحاد ملی و استقلال ایران باقی نمانده ایران میان ازبکان و عثمان لوها قسمت شده بود»(ن.ک:سبک شناسی ۳/۲۵۴).

تا که در گذر پنج قرن، فضای ایران روشنی مطلوب خویش را بازیافت ، فرهنگ ایرانی به رو آمد،شعر و موسیقی و عرفان و ادب ایرانی جایش را باز کرد ، نوروز با حرمت هرچه تمام گرامی داشته شد و نغمه و ترانه های ایرانی در با شکوه ترین جلوه اش در گلهای رنگارنگ خود را نشان داد .

روشنفکران ملی مذهبی ولامذهب ما از مشروطیت به این سو به ویژه در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی به این حقایق بدیهی جاهل بودند و به دلیل آگاهی کاذب و دلخوری سیاسی تیشه به ریشه ی خویش می زدند . آن گونه که امروز در برون مرز فرو مایگانی به مراتب نادان تر از پیشینیان به تشیع ستیزی پرداخته اند . این بیچارگان فرومایه و آلت دست بیگانه نمی دانند که تشیع ستیزی یعنی ایران سوزی . امروز این فرومایگان بی ریشه هم صدا با رسانه های تازی وابسته به حزب بعث و پان عربیست های ناصری، به ایران ستیزی شگفتی دست یازیده اند !

(۱) ن.ک: ابن بلخی / فارسنامه ۱۷" پیغمبرما (صلوات الله و سلامه علیه) بسیارلفظ پارسی دانستی و چند لفظ گفته است که معروف است" و نیز ن.ک :نصربن محمدسمرقندی / تنبیه الغافلین ۴۷(چاپ مصر)

اســــــــــــلامِ ایـــــــــــرانی!

نگارش ونمایش نخست:آذر۱۳۸۸خورشیدی

پرسش :

درخواستی دارم از شما . درباره ی نمود و نماد فرهنگ و آیینهای آریایی / ایرانی باستان(مانند سوگ سیاوش!) در تشیع و نمادهای آن و در آیین های درپیوند با سوگ امام حسین و ماه محرم سخنان بسیاری گفته اند و ما نیز خوانده و شنیده ایم اگر می توانید و زمان بسنده دارید در این روزهای محرم و برگزاری آیینهای سوگ امام حسین، نوشتاری گسترده ،به ویژه درهمین زمینه بنگارید و در وبگاه خود بگذارید . بی گمان این کار سبب خواهد شد تا بسیاری از ایرانیان ایراندوست که به سبب دوستاری ایران ناآگاهانه به این کیش اسلام ایرانی (تشیع) می تازند(چه شیعه ه و چه هم میهنان میهن دوست سنی و دیگران) و ناخواسته آب به آسیاب دشمنان تاریخی ایران می ریزند به نادرستی داوری و کار و اندیشه و روش خویش آگاه شوند (خود من نیز پیش از آ شنایی با شما با اینکه می دانستم تشیع ، اسلامی ایرانی شده است البته بسیار سطحی بود و چندان به ژرفای ایرانی بودن آن آگاه نبودم ناآگاهانه از سر مهر مام میهن به بیراهه می رفتم) .البته پیش از این نوشتاری ارزشمند با نام "تشیع پاسدار هویت ملی" نگاشته اید..."

پاسخ :

در کتاب « اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی »(چاپ ۱۳۷۷تهران) **که جلد دوم از مجموعه ی«ایران شناسی» است ، در بخش «اسلام درایران » نوشته ام :**

« بی گمان آنچه به چهار سوی جهان راه گشود ، طلیعه ی اسلام تاریخی بود که از سقیفه آغاز شد .گویی جهان گشایی در سرشت سیاسی سقیفه نهفته بود ! دستاویز این جهان گشایی بخشی از روایاتی بود که مبانی اسلام تاریخی را می ساخت ... اسلامی که به ایران آمد و ماندگار شد دارای سرگذشت و سرنوشت شگفتی است ! شگفت تر از هر رویدادی دیگر که در تاریخ دیرپای ایران روی داده است . چرا که هیچ پدیده ای معنوی فرهنگی راه یافته از آن سوی مرزها به جز اسلام در این سرزمین این چنین ماندگار و سرنوشت ساز نشده است . رویدادی که فکر و فرهنگ و هویت و تاریخ ایران را دگرگون کرد و نسل نوینی را ساخت و سرانجام موضوع و محتوای روح ایرانی شد ! حضور اسلام در ایران را باید درسه مرحله ی اساسی دید : ۱- اسلامی که ایرانی در دوره حیات رسول با آن آشنا شد ! ۲-اسلامی که با اعراب به ایران آمد ! ۳- و سرانجام اسلامی که پس از اعراب در ایران ماندگارشد ! » (ص۱۰۸)

آنگاه در فصل« اسلامی که در ایران ماندگار شد » نوشته ام :

« اسلامی که در ایران ماند ، در گذر قرون و اعصار به تدریج ، روایت ساده ی سامی و ویژگی های عربی خود را از دست داد و سرانجام با خلق و خوی ایرانی سازگار شد و سرشت و سرنوشت ایرانی را رقم زد و تا آنجا دگرگون شد که در پی هزاره ی نخست ، به تعبیر رندانه ی سازنده ی " دساتیر " :
" چون هزار سال تازی ، آیین را گذرد ، چنان شود از جدایی ها که اگر به آیین گر نمایند ندانندش ! ".
اسلامی که در ایران ماندگار شد هر دو روایت خود را داشت ؛ روایتی که با فاتحان به ایران آمد و اسلام برخاسته از سقیفه را تبلیغ می کرد و حداقل ده قرن بر ایران غلبه داشت . و روایتی که ریشه در نهضت اسلام داشت و راهبر و سخنگوی آن را علی و آل می دانست و ده قرن در اقلیت و محکومیت و ممنوعیت بود و سرانجام بر رقیب خویش غلبه کرد و سراسر ایران را فرا گرفت و رسمیت و حاکمیت یافت ! » (ص۱۲۰)

و در ادامه ی این فصل نوشته ام :

«... روایت تسنن ، ظرفیت رویش و رشد همه ی تجلیات روح و صور خیال ایرانی را نداشت و نیافت و پاسخگوی نیازهای ذاتی جهان بینی ایرانی نبود ... و مشخصه های ملی فرهنگی ایرانی را نمی توانست بپذیرد . تحریم و تکفیر فلسفه و عرفان و موسیقی و شعر و درگیری خونبار تاریخی مشایخ ایرانی شریعت با مشایخ ایرانی طریقت ، مبین این واقعیت است . منع و تحریم نوروز و مهرگان و... و صدور احکام جزیه و خراج و گرفتن باج از برگزاری این جشن ها در طول حاکمیت سیاسی تسنن بر ایران ، کار مشایخ ایرانی تسنن بود ... بر خلاف روایت تسنن ، روایت ایرانی تشیع از اسلام گستره ای گسترده و فضایی باز داشت و پذیرای همه ی ابعاد و جلوه های متعالی و عادی روح و نیازهای ذاتی جهان بینی ایرانی بود ...تشیع به دلیل گوهر انسانی و عقلانی خود ، مشخصه های اصیل ایرانی را به رسمیت شناخت و محترم شمرد و به آنها محتوا و جهت داد . در چنین ترکیب و تالیف و پیوندی از خویشاوندی بود که انسان نوین ایرانی هویت یافت و فرهنگ و تاریخ ایران پس از باستان را ساخت تا آنجا که اسلام بخشی از هویت ملی او شد ... »(ص۱۲۸)

و در ادامه ی پیوند و خویشاوندی تشیع امامیه و فرهنگ ملی ایران نوشته ام :

«در گستره ی کلامی عرفانی تاریخی تشیع ، روح ایرانی همه ی نمونه های ازلی خویش را باز یافت و آرمان های اسطوره ای خودرا در عینیت عقیدتی تاریخی تشیع جست : به جای اسطوره ی سوگ

سیاوش ، واقعیت تاریخی عاشورا را سوگوار شد و محتوای آن را موضوع روح سوگوار خویش نمود و از آن درس گرفت ...»(ص۱۲۸)

آنگاه در بخش:«نگاهی به برخی عناصر هویت ملی و فرهنگ ایرانی » در فصل " عاشورا " نوشته ام :

«... در روایت ایرانی ، "عاشورا " رویدادی ازلی ، تراژدی غمبار انسانی ، حماسه ای قهرمانی و صورت ازلی روح سوگوارایرانی است که عناصر آن ، قلمروی بیکران روح و گستره ی احساس و آرمان و ایده آل ایرانی را سرشار و لبریز می کند . و این همه ، فرایند روح آریایی است که وقایع تاریخی ، دنیوی ، زمینی و انسانی را فراخور قلمرو خویش نمی بیند ؛ از" رئال" ،" ایده آل "می سازد و" اسوه" در" اسطوره"می جوید و این باز تاب" ضمیر ناخودآگاه قومی"اوست . این روح شگفت هماره وقایع قومی و تاریخی خویش را فرا تاریخی و فرا دنیوی کرده است و خاطره ی قومی خودرا ساخته است .... حماسه ی سیاوش از آغاز تا انجام " تراژدی " است ؛ سیاوش خوب روی نیکو سیرت جهان ایرانی است که مردانگی وجوانمردی را در دامن رستم ؛ پهلوان جهان ، آموخته و مظهر فضیلت و اخلاق شده که می باید شهریار ایده آل ایران شود ، اما قربانی توطئه ی هوس و هرزگی دربار کاوس شاه گردیده ، از دریای آتش گذشته و عصمت ناب خویش بر جهان نمایانده و در فرار از رنج و شکنج و توطئه و تهدید دربار ، به نبردی ناخواسته شتافته .... نقطه ی اوج این حماسه ی با شکوه و غمبار ، شهادت مظلومانه ی قهرمان است و جلوه های قساوت ضد قهرمان . در روایت این حماسه ، تجلیات روح سوگوار ایرانی و صور ایده ال خیال نهفته است . مرثیه ای جانسوز در رثای عزیزی غریب و تنها و شهیدی مظلوم که آه و اشک و سوز از نهاد آدمی بر می آورد ...» شگفتا ! بنگرید که چگونه برای نخستین بار در تاریخ ، «اسطوره» و« واقعه»چون روان وتن باهم راست آمده اند !

عناصر و فرازهای اصلی این حماسه ی غمبار به روایت حکیم ابوالقاسم فردوسی در«شاهنامه»(چاپ مسکو ۱۷۱-۳/۱۴۱) چنین است :

۱-وصیت سیاوش : سیاوش شهادتش را خواب می بیند و به همسرش فرنگیس وصیت می کند :

ببرند بر بی گنه بر سرم　　　　زخون جگر بر نهند افسرم

نه تابوت یابم نه گور و کفن　　　　نه بر من بگرید کسی ز انجمن

امام حسین [ع] نیز شهادتش را خواب می بیند و جبریل همزمان با ولادت آن حضرت خبر از شهادت آن سرور می دهد! و آن حضرت در آستانه حرکت ازمدینه به سوی کوفه، به برادرش محمد حنفیه نامه ای می نوسد که:" من عازمم و هرکه به من پیوندد به شهادت رسد " و در کنار قبر جدش رسول الله [ص] خواب می بیند که: " در دشت کربلا درندگانی ، آن حضرت را می درند"

۲- کین سیاوش : صورت ازلی روح سوگوار آریایی ، سیاوش به خون خواهی خویش اشاره می کند که سیاوشیان تا پگاه رستاخیز از افراسیابیان انتقام خواهند گرفت . حکایت بلند خواستن ها و نتوانستن های ایرانی :

به کین من امروز تا رستخیز   نبینی جز از گرز و شمشیر تیز

در زیارت عاشورا و دیگر متون عقیدتی و ادبیات تاریخی شیعه ی امامیه به خون خواهی امام حسین (ع) تصریح و تاکید شده است و اصطلاح " ثارالله " = " آن که خون خواهش خداست " زبان زد شیعه است .

۳- وداع : و سرانجام روز موعود فرا می رسد ، وداع سوزناک سیاوش با همسرش :

سیاوش چو با جفت حرفها بگفت   خروشان بدو اندر آویخت جفت

امام حسین (ع) باهمسر گرامی اش بی بی شهربانو دخت ارجمند شاهنشاه ایران یزدگرد سوم ساسانی وداع می کند :

عزم میدان می کنم سینه بریان می کنم   ای شهربانو الوداع ، ای شهربانو الوداع

چکامه ای بلند و نوحه ای جانسوز و برآمده از ژرفای جان توده های ایرانی در گذر تاریخ است که پیشینه سرایش آن به روزگار آل بویه می رسد !

۴- اسب سیاه سیاوش : سیاوش با " شبرنگ" اسب سیاه خود گفتگو می کند :

بیاورد شبرنگ بهزاد را   که دریافتی روز کین یاد را

خروشان سرش را ببر در گرفت   لگام و فسارش زسر بر گرفت

بگوش اندرش گفت رازی دراز   که بیدار دل باش و با کس مساز

امام حسین (ع) با اسب اش " ذوالجناح " گفتگو و خدا حافظی می کند و آن را روانه ی خیمگاه می سازد و ذوالجناح یال به خون مقدس حضرت می آلاید و با یال خونین به حرم می آید و خبر شهادت امام حسین (ع) را به اهل حرم می رساند !

۵- رویارویی قهرمان وضدقهرمان : سیاوش ، افراسیاب نابکار را مخاطب ساخته مظلومانه و درد ناک می گوید :

چرا جنگ جوی آمدی با سپاه   چرا کشت خواهی مرا بی گناه

سپاه دو کشور پراز کین کنی   زمان و زمین پر ز نفرین کنی

امام حسین (ع) عمربن سعد فرمانده سپاه یزید و کوفیان بی وفا و اشقیا را مورد خطاب قرار می دهد و حقانیت خویش وخطای آنان را مکرر بیان می فرماید و سرانجام پیشنهاد بازگشت به مدینه یا هجرت از حجاز را می دهد !

۶- سپاه اندک سیاوش : در برابر سپاه بی شمار اشقیا :

از ایران سپه بود مردی هزار　　　همه نامدار از در کارزار

رده برکشیدند ایرانیان　　　ببستن خون ریختن را میان

سپاه امام حسین (ع) که تنها باوفاترین یاران ، بستگان ، برادران و فرزندان آن حضرت بودند که به کمتر از یکصد تن می رسیدند در برابر سپاه بی شمار اشقیا که شمار شان به ده ها هزار نفر می رسید قرار گرفتند و جانانه به نبرد پرداختند !

۷- تقدیر : سیاوش یاران اندک خویش را مخاطب قرار داده خبر از کشته شدن همه می دهد که اهورا مزدا خواسته تا مرا کشته ببیند :

سیاوش چنین گفت کین رای نیست　　　همان جنگ را مایه و پای نیست

مرا چرخ گردان اگر بی گناه　　　بدست بدان کرد خواهد تباه

بمردی کنون زور و آهنگ نیست　　　که با کردگار جهان جنگ نیست

امام حسین (ع) از آغاز تا انجام بارها خبر از شهادت خویش می داد و بارها یاران را گرد آورد و خبر از شهادت خویش داد و از آنان می خواست تا برگردند که بسیاری برگشتند و تنها یاران مخلص آن حضرت ماندند ! این جمله معروف که :«ان الله شاء ان یراک قتیلا »= «خدای خواسته تا تورا کشته ببیند»حکایت از تقدیر شهادت دارد !

۸- نقطه ی اوج تراژدی ؛ غریب تنها : سیاوش بی کس و یار ، تنها مانده است . همه ی یاران او کشته شده اند :

سر آمد بر یشان بر آن روزگار　　　همه کشته گشتند و برگشته کار

در نیمروز عاشورا همه ی یاران و فرزندان و برادران امام حسین (ع) شهید شده بودند و آن حضرت تنها مانده بود !

۹- تیرباران و جراحات بسیار سیاوش و فرو افتادن از اسب : افراسیابیان سیاوش را تیرباران کردند و بر او زخم های بسیار زدند ، آن چنان که سیاوش از اسب به زیر افتاد :

زتیر و ز زوبین بید خسته شاه　　　نگون اندر آمد ز پشت سیاه

کوفیان به دستور عمرسعد ، امام حسین (ع) را تیر باران کردند و ده ها تیر بر پیکر مقدس آن حضرت نواختند تا آنجا که حضرت ازاسب به زیر آمد !

۱۰- برخاک افتادن سیاوش : سیاوش از اسب به زیر افتاد ، افراسیابیان دستان اورا بستند و وی را به سوی قتلگاه بردند :

همی گشت بر خاک و نیزه به دست　　　گروی زره دست اورا ببست

نهادند بر گردنش پالهنگ دو دست از پس پشت بسته چو سنگ

دوان خون بر آن چهره ی ارغوان چنان روز نادیده چشم جوان

در پی تیرباران بی امان اشقیا ، امام حسین (ع) از اسب به زیر آمد و دیر زمانی پیاده رزمید لیک اشقیا از هر سو بر حضرت همی تاختند و سر انجام حضرت دشمن را راند واز فزونی زخم های تیر و نیزه و شمشیر بر خاک فتاد !

۱۱- فرمان افراسیاب : مبنی بر چگونه کشتن سیاوش :

کنیدش به خنجر سر از تن جدا بشخی که هرگز نروید گیاه

بریزید خونش برآن خاک گرم ممانید دیر مدارید باک

عمرسعد به اشقیا دستور داد تا کار امام حسین (ع) را بسازند . هریک از حرامیان که به حضرت نزدیک می شد زخمی می نواخت و می گریخت . هیچ یک از اشقیا را تاب نگاه نبود ! هرکه پای پیش می نهاد می هراسید و می گریخت !

۱۲- اخرین وداع سیاوش با همسرش فرنگیس :

بگفت این و روی سیاوش بدید دو رخ را بکند و فغان بر کشید

امام حسین (ع) در آخرین لحظات حیات دنیوی ،خود را به خیام حرم رسانید و با همسر و اهل بیت وداع فرمود و چون اهل حرم آن حضرت را در آن وضع و حال دیدند ، نا له و شیون کردند .حضرت آنان را دعوت به صبر فرمود و به میدان باز گشت !

۱۳- دستور بریدن سر سیاوش : سرانجام افراسیاب دستور بریدن سر سیاوش را می دهد :

بفرمود پس تا سیاوش را مر آن شاه بی کین و خاموش را

که این را بجایی بریدش که کس نباشد ورا یار و فریاد رس

سرش را ببرید یک سر زتن تنش کرکسان را بپوشد کفن

بباید که خون سیاوش زمین نبوید نروید گیا روز کین

عمرسعد دستور می دهد تا سر مقدس امام حسین (ع) را از تن جدا کنند و جایزه بگیرند . یکی دونفر به شوق جایزه پای پیش می نهند لیک از ترس پس می روند . هنوز هیچ کس چنین جرئتی ندارد . زمان از حرکت ایستاده است !

۱۴-سیاوش درقتلگاه و راز و نیاز با پروردگار :

همی تاختند ش پیاده کشان چنان روز بانان مردم کشان

سیاوش بنالید با کردگار که ای برتر از گردش روزگار

یکی شاخ پیدا کن از تخم من چو خورشید تابنده بر انجمن

که خواهد از ین دشمنان کین من کند تازه در کشور آیین من

امام حسین (ع) در گودال قتلگاه به نیایش با ذات احدیت پرداخت که در متون عقیدتی و ادبیات تاریخی شیعه امده است .از جمله این که آن حضرت در آن لحظات اخلاص ، برای گمراهان طلب هدایت کرد و اشقیا را نفرین فرمود !

۱۵- تنهایی و غربت لحظه ها: سیاوش در لحظه ی آخر عمر با خویش زمزمه می کرد :

نبینم همی یار با خود کسی که بخروشدی زار بر من کسی

امام حسین (ع) در لحظات آخر که کوفیان پیرامون حضرت تاخت و تاز داشتند و گاه از شرم سر فرو می انداختند تا چشم در چشم حضرت نیندازند ، می فرمود : آیا کسی هست که مرا یاری کند ؟ آیا کسی هست که از حریم جدم رسول الله (ص) دفاع کند ؟

۱۶-بریدن سر سیاوش :

چو از شهروز لشکر اندر گذشت کشاکش ببردند بر سوی دشت

ز گرسیوز آن خنجر آبگون گروی زره بسته از بهر خون

بیفکند پیل ژیان را به خاک نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک

یکی تشت بنهاد زرین برش جدا کرد زان سرو سیمین تنش

بجایی که فرموده بد تشت خون گروی زره برد و کردش نگون

در عصر عاشورا ، حرامیان را هراس و ترس و لرز فرا گرفته بود .هیچ کس را جرئت اقدامی نبود . عمرسعد بیمناک می چرخید و نعره می زد که :"کیست که تواند کارحسین را بسازد و سرازتنش جدا کند و ازعبیدالله زیاد جایزه ستاند ؟ "سرانجام یکی از حرامیان پای پیش هشت و چشم نیمه باز گذاشت و با دستانی لرزان و روانی پریشان تظاهر به خونسردی نمود و سر از تن حضرت جدا کرد !

۱۷- برخاستن توفان سهمگین و تیره و تار شدن خورشید و ماه : در پی بریدن سر سیاوش جهان تیره و تار شد :

یکی باد با تیره گردی سیاه برآمد بپوشید خورشید و ماه

همی یکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر گروی

یکی از اشقیا گوید :« در پی بریدن سر امام حسین (ع) ، از آسمان برما خون بارید». و در غرایب روز عاشورا آمده است : « در آن دم غبار سخت سیاه و تاریک بلند شد ، پس ساعتی صبر کردند تا انجلا یافت» .« زمین لرزید و آسمانها تاریک شد و هفت قطره خون از آسمان بارید ... آفتاب منکسف و ماه منخسف و آسمان تا چهل روز چون پاره ای از خون بسته بود ... از آسمان خاکستر بارید ... آسمان سه روز خون گریه کرد و...و...».

۱۸- مرثیه ی سیاوش :

چو از سر و بن دور گشت آفتاب سر شهریار اندر آمد به خواب

چه خوابی که چندین زمان بر گذشت نجنبید و بیدار هرگز نگشت

چو از شاه شد گاه و میدان تهی مه خورشید بادا مه سرو سهی

چپ و راست هر سو بتابم همی سر و پای گیتی نیابم همی

در پی شهادت امام حسین (ع) انس و جن نوحه سرایی کردند، از پرنده و چرنده تا ماهیان دریا دراین سوگ گریستند و نالیدند و به زبان خویش نوحه سرودند که این همه در کتب« مقاتل» از آغاز تا کنون آمده است . و از همان آغاز ایرانیان به زبان فاخرپارسی مرثیه ها و نوحه ها سرودند که تا امروز ادامه دارد و صدها کتاب « مراثی »پدید آمده است که نمونه های فاخرمراثی فارسی از اغاز تا سده دهم مهشیدی(= قمری)در کتاب«روضه الشهداء»تالیف عارف خالص ایرانی مولانا کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری(م۹۱۰ مهشیدی) آمده است . و زان پس برترین وشورانگیزترین مرثیه ی جاودانه را مرحوم« محتشم کاشانی» سروده وآن« دوازده بند محتشم» است که با این فراز آغاز می شود :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است!

۱۹- عزاداری درتوران برای سیاوش ؛ رخ خراشیدن ، مویه و شیون ، موی کندن و...

ز خان سیاوش بر آمد خروش جهانی ز گرسیوز آمد بجوش

ز سر ماه رویان گسسته کمند خراشیده روی و بمانده نژند

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز

برید و میان را بگیسو ببست بفندق گل ارغوان را ببست

به آواز بر جان افراسیاب همی کرد نفرین و می ریخت آب

۲۰-عزاداری در ایران برای سیاوش ؛ گریه و شیون ، جامه دریدن ، خاک بر سر ریختن ، جامه ی سیاه پوشیدن و رخ خراشیدن :

چو آگاهی آمد به کاوس شاه — که شد روزگار سیاوش تباه

گرفتند شیون بهر کوهسار — نه فریاد رس بود و نه خواستار

چو این گفته بشنید کاوس شاه — سرنامدارش نگون شد زگاه

بر و جامه بدرید و رخ را بکند — بخاک اندر آمد ز تخت بلند

برفتند با مویه ایرانیان — بدان سوگ بسته بزاری میان

همه دیده پر خون و رخسار زرد — زبان از سیاوش پر از یاد کرد

همه جامه کرده کبود و سیاه — همه خاک بر سر بجای کلاه

تهمتن چو بشنید زو رفت هوش — ز زابل بزاری بر آمد خروش

بچنگال رخساره بشخود زال — همی ریخت خاک از برشاخ و بال

۲۱- سوگ سیاوش : در تاریخ بخارا « در ذکر بنای ارگ بخارا » آمده است که : « ... افراسیاب سیاوش را بکشت و هم دراین حصار... اورا آنجا دفن کردند و مغان بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هرسالی هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد پیش از برآمدن آفتاب روزنوروز . و مردملن بخارا را در کشتن سیاوش نوحه هاست ، چنان که در همه ی ولایت ها معروف است . و مطربان آن را سرود ساخته اند و می گویند و قوّالان آن را گریستن مغان خوانند . و این سخن زیادت از سه هزار سالاست ...» .ن. ک : تاریخ بخارا ۳۳-۳۲ .

و این پیشینه ی باستانی تاریخی سنن سوگواری ایرانی را نشان می دهد ! پس آنچه در دیروز و امروز تاریخ ایران روی داده و می دهد ، سنن خالص ایرانی سوگواری است! و فرایندی بیگانه با ذات ، سرشت ، فرهنگ ملی و تاریخ ایران نمی باشد! یاوه گویان فرومایه و پاپتی ی برون و درون مرز که از بام تا شام یاوه می بافند و دم از شاهنامه می زنند ، دروغ می گویند و شاهنامه را ندیده و نخوانده اند چراکه خواندن و فهمیدن شاهنامه دانشی بسیار می خواهد واصولا این بی مایگان بی دانش با فرهنگ و تاریخ ایران بیگانه اند!

****

دیـــــدگـــاه خـــوانندگــــــان

درود و دست مریزاد استاد ارجمند! و سپاسگزام از نوشتن این یاداشت زیبا و نغز و پرمغز.اکنون که دارم این نوشتار را می خوانم شب سوم (روز دوم) محرم است. و آوا ی سنج و دمّام را از که از کوچه به پنجره ی اتاقم می تروادد می شنوم با خواندن این نوشتار از سویی موی بر اندامم نیزشد و و از دیگر سو شادی یی شگرف و شگفت از درونم بالید و از

سوی دگر هم گلویم گرفت و اشک ... . همیشه با خواندن داستان سیاوش و نیز رستم و سهراب بغضی شگفت گلویم را می فشارد و اشکم روان می شود. گویی در ژرفنای ناخودآگاه تباری ام ای درد و اندوه سر بر میکند. توگویی سیاووش منم و سهراب منم . منم که سرم بریده شد و پهلویم شکافت. ابن خردادبه منم که دو دستم را بریدند و سوزاندندم. بابک و مازیار منم .ابو مسلم منم. حلاج و عین القضات منم سهروردی منم ولی با این همه همسان پنداری که نه هم ذات انگاری ، احساس دوری می کنم احساس می کنم دور افتادم از خودم از خویشتن خویش از ... از سرشت و ذات بنیانی و باستانی تاریخی خود. شاید همان که شما فرموده اید :«اندوه فراق فرهنگی میهنی»=(نوستالژی) است. همچنان که می نویسم از پنجره ی اتاقم سوک سرایی سوزناکی به گوشم میرسد هماواز با آواز کوس سنج و دمام به شیوه جنوبی که گویی از درون روانم است این آوا ها و آوازها و تبش تبل تپیدن دلم...و احساس دورافتادن پرت افتادن از ریشه ها. حسی دوگانه.بگذرم و بگذارم تا زمانی دگر. با آن که سالهاست دیگر مذهبی به معنی رایج نیستم ولی اخلاق انسانی را جدا از هر مذهب و کیش میدانم از این رو به آن سه نیک اورمزدایی (به گفته ی م.امید)همارە پایبندم و بنیان زندگانی ام را برآن سه ستون استوار نهاده ام و برآن روش هستم.بازهم سپاسگزارم و برایتان آرزوی دیرزیوی دارم/نویسنده : سوشیانس ایرانی/۲۳/۹/۱۳۸۸



اَلـدِّراســاتُ الايــرانيِّــة

اَسْــئلة و اَجْــوبَـــة

حَوْلَ خَلْفيّةِ ايرانَ اَلتّاريخيّة والثّقافيّة والْحضاريّة

****

IRANOLOGY

QUESTION & ANSWER

About historical , cultural & civilizational background of Iran

By:

Dr.M.R.Eftekharzadeh